

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و یکم، دوره جدید، سال هفتم
شماره دوم (پیاپی ۲۶)، تابستان ۱۳۹۴، صص ۷۰-۵۳

منصب شیخ الاسلام و نقش آن در امور سیاسی - اجتماعی کرمان در دوره متأخر صفوی (از: ۹۹۵ ق / ۱۵۸۷ م تا ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۲ م)

محمد خداوردی تاج‌آبادی

چکیده

شیخ الاسلام یکی از مقام‌های مهم دینی در عصر صفوی است که به منظور رسمیت و گسترش فقه و عقاید شیعه دوازده امامی در دربار و مراکز ایالت‌ها وجود داشت. ظاهراً نحوه انتصاب افراد به این مقام در ایالت کرمان از سوی شاه و صدر به صورت موروثی بود که علاوه بر احراز شایستگی‌های علمی و مقبولیت‌های عمومی از پدر به پسر به ارث می‌رسید. شیخ الاسلام‌ها در حل و عقد و نظم امور و در عزل و نصب‌های سیاسی و امور حکومتی و نظامی و تشکیلات دینی و حقوقی و قضایی و عقود و وقفنامه‌ها و انجام فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی و رفاهی و رفع بحران‌های اجتماعی ایالت کرمان و حتی تشکیلات دینی دربار نظارت و دخالت داشتند. نیز برخی از شیخ‌الاسلام‌ها با تصاحب اراضی مزروعی گسترده در برخی از نواحی، نقش مؤثری در تعیین نرخ برخی از محصولات کشاورزی داشتند و از پرداخت مالیات به دولت مرکزی خودداری می‌کردند. شیخ‌الاسلام‌ها به عنوان نمایندگان دولت صفوی، تنها به حفظ موقعیت‌شان در جامعه کرمان بسنده نمی‌کردند؛ بلکه به منظور ارتقای جایگاهشان در دربار، به دسیسه و توطئه‌چینی علیه دیگر مقامات دینی و دولتی دربار می‌پرداختند و اسباب اغتشاش و نابسامانی را در پایتخت صفوی نیز فراهم می‌کردند.

این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای درصدد است تا کارکردهای سیاسی و اجتماعی شیخ‌الاسلام‌های کرمان در دوره متأخر صفوی را بررسی و واکاوی نماید.

واژه‌های کلیدی

تاریخ کرمان در عصر صفوی، «شیخ‌الاسلام» های کرمان، شاه عبدالعلی، میرزا مظفر شیخ‌الاسلام.

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان، ایران khodaverdi1358@gmail.com

مقدمه

شاهان صفوی پس از سلطه بر ایران به تدریج از طریقت‌های صوفیانه خویش فاصله گرفتند و به اندیشه‌های فقه‌تشیع - دوازده امامی - علاقه‌مند شدند. آنان برای تطبیق دعاوی سیاسی و مذهبی خود با استنباط‌های مجتهدان و فقها، به نهادهای دینی و اجتماعی جدیدی نیاز داشتند تا وحدت بین دو حوزه اندیشه‌های سیاسی و دینی ایجاد شود. بدین منظور مقام شیخ‌الاسلامی که از اواخر قرن چهارم هجری / دهم میلادی در خراسان به وجود آمده بود (نژاد تولمی، ۱۳۸۳: ۱۵۷)؛ در این دوره به علمای بانفوذ نکته‌سنجی پیشنهاد می‌شد (niknejad, nouraei, 2014, VOL: 6, 78). علی‌رغم آنکه مقام صدر، بالاترین مقام دینی دولت صفوی، در طی دوران حکومت سلیمان صفوی (حک: ۱۰۷۷ - ۱۱۰۵/۱۱۰۵) جایگاه دینی و قدرت سیاسی خود را از دست داد؛ اما در دوران حکومت جانشینان سلیمان، سلطان حسین (حک: ۱۱۰۵ - ۱۱۳۵/۱۱۳۵) وظایف این منصب به دو مقام شیخ‌الاسلام و ملاباشی سپرده شد و به تدریج مقام شیخ‌الاسلامی چنان اهمیتی یافت که در شهرها در کنار حکمران، یک شیخ‌الاسلام به فعالیت مشغول بود (MUNIBUR, 1997, VOL: IX, 399- 751). صفت گل، ۱۳۸۹: ۴۵۱) و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی به صورت کاملاً مستقل رفتار می‌کرد.

شرایط و ویژگی‌های انتخاب شیخ‌الاسلام‌ها در کرمان بنابر برخی گزارش‌های سفرنامه‌ای، احراز این مقام تابع شرایط و وظایفی خاص بیان شده است؛ برای نمونه، سانسون، شیخ‌الاسلام را سومین مقام روحانی و دانشمند بزرگوار اسلام و ریش‌سفید حقوق اسلامی و دادستان کل می‌داند که امور مربوط به صغار ایتم و

بیوگان را تحت نظر دارد و در مقام قضاوت بیشتر امور عادی را حل و فصل می‌کند و حقوق و قانون درس می‌دهد. هر چند که سانسون به موروثی بودن این مقام اشاره‌ای ندارد (سفرنامه سانسون، ۱۳۷۷: ۲۲، ۲۳). اما بنابر گزارش‌های تاریخی منصب شیخ‌الاسلامی مانند سایر مناصب مذهبی دیگر، به طور معمول شغل موروثی در یک خاندان بود و به طور متوالی به منزله منصبی موروثی در اختیار خاندانی ویژه قرار می‌گرفت؛ هرچند گاهی اوقات بر اثر یک امر غیرطبیعی از خانواده‌ای به خانواده‌ای دیگر منتقل می‌شد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۱ - ۴۶۰؛ نصرآبادی، بی‌تا، ۱۱۵ - ۱۱۷؛ مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۴۹؛ باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۴۵۷)؛ اما ظاهراً احراز این مقام در ایالت کرمان نیز موروثی بوده است (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۴۹؛ باستانی پاریزی، حواشی و تعلیقات او بر تذکره صفویه، ۱۳۶۹: ۳۵) و به سادات و نقبای این شهر اختصاص داشت که از سوی دربار صفوی به افراد داده می‌شد (قمی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۶۲۴).

موضوع قابل تأمل درباره شیخ‌الاسلام‌های کرمان، اسامی مشابه و زمان انتصاب آنان به این مقام است که کمتر مورد توجه محققان معاصر قرار گرفته است. هرچند تذکره صفویه یکی از منابع به‌جای مانده از دوران صفویه در کرمان، به خوبی تشکیلات دینی کرمان را در آن دوران بازگفته است؛ اما در این اثر ابهاماتی درباره نام و عملکرد و نحوه روی کار آمدن آنان دیده می‌شود که با مراجعه به منابع دیگر این دشواری‌ها همچنان پابرجاست؛ زیرا تواریخ عمومی و منابع تاریخی و جغرافیایی موجود کرمان اطلاعات درخور توجهی ارائه نمی‌کنند؛ لذا تنها منبع قابل اعتنا تذکره صفویه است. به نظر می‌رسد قسمت اول این کتاب در حال حاضر مفقود و آنچه باقی مانده، بعد از حکمرانی گنجعلی‌خان (حک: ۱۰۳۵ - ۱۰۰۵/۱۰۰۵)

۱۶۲۶-۱۵۹۶م) و علیمردان خان (د. ۱۰۳۵/ق/۱۶۲۶م) است (باستانی پاریزی، ۱۳۶۹: ۱۳۶). اما در اولین صفحه موجود این کتاب، نام شاه خلیل الله به عنوان قاضی القضاة آمده که بعد از او میرزا بقاء، منصب شیخ الاسلامی را داشته است. بنابراین، می توان گفت شاه خلیل الله اولین شیخ الاسلام یاد شده در منابع تاریخ کرمان دوره صفویه است که متأسفانه اطلاعی از فعالیت ها و اقدامات او در دست نیست.

در دوره زمامداری گنجعلی خان زیگ، شیخ الاسلام کرمان، میرزا بقاء طباطبایی (د. ۱۰۲۵/ق/۱۶۱۶م) بوده است که بعد از شاه خلیل الله این مقام را عهده دار شد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۱۸۱-۲۶۱). در گزارش های تاریخی که مشیزی درباره نام دیگر شیخ الاسلام های کرمان و زمان روی کار آمدنشان پس از میرزا بقاء شیخ الاسلام، تا سال ۱۰۵۹/ق/۱۶۴۹م روی کار آمدن شیخ الاسلام، شاه عبدالعلی، ارائه می دهد؛ ابهاماتی وجود دارد؛ زیرا مشیزی می نویسد: «شاه عبدالعالی شیخ الاسلام از یونت [نیل] مطابق ۱۰۲۵ فوت میرزا بقای، تا حین عزل، من حیث الاستقلال مستقلا [صاحب] منصب شیخ الاسلامی و اقصی القضاتی کرمان بوده...».

۲۲۶،۳۴۴،۳۴۹،۴۸۱، ۲۲۶،۳۴۴،۳۴۹،۴۸۱، ۲۲۶،۳۴۴،۳۴۹،۴۸۱. البته، باستانی پاریزی، شاه عبدالعلی و شاه عبدالعالی را یک فرد می داند و معتقد است که نام وی علاوه بر دو صورت مذکور، به صورت عبدالعال نیز ضبط شده است (باستانی پاریزی، ۱۳۶۹: ۳۳۳). پانوشت: ش ۲). بنابراین، در نام او اختلاف نظر وجود دارد. از سوی دیگر، همان طور که در پیش اشاره شد، در هر ایالت یک حکمران و یک شیخ الاسلام وجود داشت. بنابراین، نمی تواند همزمان دو شیخ الاسلام در یک ایالت وجود داشته باشد؛ از این رو، وجود دو شیخ الاسلام - میرزا ابوالبقا و شاه عبدالعلی - در یک برهه زمانی در کرمان ضعیف به نظر می رسد.

فرض دیگر را می توان این گونه مطرح کرد که منصب شیخ الاسلامی بین سال های ۱۰۳۵/ق/۱۶۲۶م تا سال ۱۰۵۹/ق/۱۶۴۹م میان میرزا ابوالبقا و شاه عبدالعلی دست به دست شده است؛ زیرا شاه عبدالعلی پسر، میرزا بقای^۱ شیخ الاسلام، به لحاظ توانایی های علمی و فقهتی از مقبولیت عمومی برخوردار بود، و بنابر گزارش مشیزی وی در رأس همه قضات قرار داشت و تمام امور شرعی ولایت به او مربوط می شد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۶۱؛ قمی، ۱۳۶۲، ۲/۲۲۴؛ باستانی پاریزی، ۱۳۶۹: ۲۶۱، پانوشت: ش ۱).

این موضوع با تناقض روبه روست؛ زیرا مشیزی در همین منبع سال وفات میرزا بقا را در ذیل سال ۱۰۲۵/ق/۱۶۱۶م آورده است و به ترتیب، در سال های ۱۰۳۵/ق/۱۶۲۶م و ۱۰۴۶/ق/۱۶۳۶م میرزا ابوالبقا را (مشیزی، ۱۳۶۹: ۱۸۷-۲۰۵)، و در بیان حوادث سال ۱۰۵۹/ق/۱۶۴۹م شاه عبدالعلی را به عنوان شیخ الاسلام های کرمان یاد می کند. میرزا رضی نیز در اثر خویش به نام ابوالبقا طباطبایی اشاره ای نمی کند (میرزا رضی، ۱۳۸۷: ۲۰۳-۲۰۶). درباره شاه عبدالعالی نیز باید به چند نکته توجه کرد: اولاً این نام فقط یک بار در این کتاب آمده و در بقیه موارد به صورت شاه عبدالعلی ضبط شده است (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۶۱، ۲۳۰، ۲۲۱،

در دوره زمامداری گنجعلی خان زیگ، شیخ الاسلام کرمان، میرزا بقاء طباطبایی (د. ۱۰۲۵/ق/۱۶۱۶م) بوده است که بعد از شاه خلیل الله این مقام را عهده دار شد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۱۸۱-۲۶۱). در گزارش های تاریخی که مشیزی درباره نام دیگر شیخ الاسلام های کرمان و زمان روی کار آمدنشان پس از میرزا بقاء شیخ الاسلام، تا سال ۱۰۵۹/ق/۱۶۴۹م روی کار آمدن شیخ الاسلام، شاه عبدالعلی، ارائه می دهد؛ ابهاماتی وجود دارد؛ زیرا مشیزی می نویسد: «شاه عبدالعالی شیخ الاسلام از یونت [نیل] مطابق ۱۰۲۵ فوت میرزا بقای، تا حین عزل، من حیث الاستقلال مستقلا [صاحب] منصب شیخ الاسلامی و اقصی القضاتی کرمان بوده...».

این موضوع با تناقض روبه روست؛ زیرا مشیزی در همین منبع سال وفات میرزا بقا را در ذیل سال ۱۰۲۵/ق/۱۶۱۶م آورده است و به ترتیب، در سال های ۱۰۳۵/ق/۱۶۲۶م و ۱۰۴۶/ق/۱۶۳۶م میرزا ابوالبقا را (مشیزی، ۱۳۶۹: ۱۸۷-۲۰۵)، و در بیان حوادث سال ۱۰۵۹/ق/۱۶۴۹م شاه عبدالعلی را به عنوان شیخ الاسلام های کرمان یاد می کند. میرزا رضی نیز در اثر خویش به نام ابوالبقا طباطبایی اشاره ای نمی کند (میرزا رضی، ۱۳۸۷: ۲۰۳-۲۰۶). درباره شاه عبدالعالی نیز باید به چند نکته توجه کرد: اولاً این نام فقط یک بار در این کتاب آمده و در بقیه موارد به صورت شاه عبدالعلی ضبط شده است (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۶۱، ۲۳۰، ۲۲۱،

چنانکه در جلسات وی در طرف بالای مجلس می‌نشست (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۰۵). البته، گزارشی درخصوص واگذاری وظایف دیگر شیخ‌الاسلام‌های کرمان به افراد دیگر گزارش نشده است. توجه شاهان صفوی به شیخ‌الاسلام‌ها منحصر به دوران رهبری سیاسی و دینی آنان نبوده و برخی از آنها قبل از آنکه عهده‌دار این مقام شوند نیز مورد توجه و احترام شاهان صفوی بودند؛ برای نمونه، در سال ۹۸۲ق/۱۵۷۴م، شاه طهماسب (د. ۹۸۴ق/۱۵۷۶م) فرمانی برای شاه عبدالعلی - از سادات و نقبای کرمان و پسر میرزا ابوالبقا - که عازم سفر حج بود، صادر نمود و به امرای مسیر سفر او دستور داد امنیت و آسایش وی را تأمین کنند. شاه عبدالعلی پس از بازگشت مورد توجه و عنایت‌های خسروانه قرار گرفت.^۲

در سال ۱۰۷۸ق/۱۶۶۷م نیز پس از مرگ شاه عبدالعالی، مظفر حسین شیخ‌الاسلام (پسرش) به منصب موروثی پدر انتصاب یافت (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۴۹). درخصوص میزان تحصیلات و استعدادها علمی و دینی این شیخ‌الاسلام اطلاعی در دست نیست؛ اما از آنجا که آنان منصب قاضی‌القضاتی را نیز در ایالت عهده‌دار بودند، به نظر می‌رسد در مرتبه علمی و فقهی بالایی قرار داشتند.

اختیارات و کارکردهای مقام شیخ‌الاسلام‌ها در کرمان

الف - نقش شیخ‌الاسلام‌ها در امور سیاسی کرمان

شیخ‌الاسلام‌ها در کنار دیگر مقامات عالیرتبه سیاسی (وزیر، کلانتر و داروغه) از عوامل تأثیرگذار در تحولات سیاسی کرمان به شمار می‌رفته‌اند؛ چنانکه هیچ کس از اعیان کرمان از لحاظ نفوذ و اعتبار اجتماعی با آنان برابری نمی‌کرده‌اند. همراهی یا مخالفت شیخ‌الاسلام با کسی یا امری، نقشی تعیین‌کننده در جایگاه افراد و یا انجام امری داشته

است. بر پایه این مدعا می‌توان به این روایت تاریخی اشاره نمود: هنگامی که بختگان بیگ، داروغه کرمان، در سال ۱۰۵۹ق/۱۶۴۹م مأموریت یافت مالیات‌های معوقه کرمان را از وزیر قبلی (مرتضی قلی خان) دریافت کند و تحویل وزیر جدید (میرزا هاشم) نماید، آتش دشمنی که از قبل بین شاه عبدالعلی شیخ‌الاسلام و برخی دیگر از رجال سیاسی ایالت مانند کلانتر (محمد زمان بیگ) وجود داشت، شعله ور شد؛ زیرا شیخ‌الاسلام‌ها بنا بر وظایف واگذار شده از طرف دربار صفوی مأمور بودند در جلسات وصول مالیات‌ها و بدهی‌های هر ایالت شرکت کنند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۱۹)؛ اما ظاهراً شیخ‌الاسلام وقت کرمان از مقام بالای اجتماعی خود سوءاستفاده نموده و علی‌رغم آنکه مستغلات وسیعی در ولایت‌های اربعه ایالت (خبیص، جیرفت، نرماشیر و بزم) داشت (مشیزی، ۱۳۶۹، ۳۵۱، ۳۳۵) و حضور وی در جلسه تعیین میزان نرخ و پرداخت مالیات‌ها بسیار تأثیرگذار بود؛ اما شیخ‌الاسلام خود از پرداخت مالیات به مأموران سر باز می‌زد. حدس زده می‌شود این امر باعث شده بود که دربار صفوی، کلانتر کرمان را مسبب این بی‌نظمی‌ها بداند.^۳ کلانتر از وزیر کرمان (میرزا هاشم) درخواست نمود تا از افزون‌خواهی مدعیان و محصلان مالیاتی جلوگیری نماید. این موضوع اسباب ناراحتی داروغه (بختگان بیگ) را فراهم نمود و درصدد برآمد تا مقام و جایگاه کلانتر را کاهش دهد؛ زیرا به علت زیاده‌ستانی مالیات به وسیله داروغه‌های بلوک خبیص، خشم برخی از اعیان آن ناحیه برانگیخته شده بود. همه این عوامل، نارضایتی برخی از بزرگان و گسیل آنان به اصفهان برای شکایت را به دنبال داشت. از طرف دیگر، گروهی نیز که از وزیر ناراضی بودند، به تحریک شیخ‌الاسلام و داروغه، به طرف دربار صفوی حرکت کردند. سرانجام شیخ‌الاسلام در پی این اعتراض‌ها رهسپار

دخالت های میرزا هادی در وظایف شیخ الاسلام و کم‌رنگ نمودن موقعیت او در جامعه کرمان باعث شد تا در همین سال در جلسه‌ای که به مناسبت خلعت پوشیدن بر تن وزیر با حضور بزرگان کرمان برگزار شده بود، شیخ الاسلام با تمارض به بیماری از شرکت در این جلسه اجتناب نماید که خود خشم وزیر را بیش از پیش به دنبال داشت. آتش اختلاف بین شیخ الاسلام و وزیر در جمادی الثانی همین سال، در جلسه‌ای که به منظور تعیین نرخ محصولات زراعی و باغی (تسعیر اجناس) در خانه وزیر و با حضور اغلب مردم تشکیل شده بود، شدت گرفت. حضور شیخ الاسلام در این جلسه بنا بر دلایلی ضرورت داشت: نخست آن که املاک و زمین‌های کشاورزی او در آن نواحی واقع شده بود و علت دیگر آن که شیخ الاسلام و وزیر در تعیین نرخ تولیدات کشاورزی ولایت‌های اربعه چهار شهر ایالت کرمان (بم، جیرفت، خبیص و نرماشیر) نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. ظاهراً هنگام بحث و تبادل نظر درباره قیمت‌گذاری، بین شیخ الاسلام و وزیر اختلافات و مشاجره‌ها بالا گرفت؛ چنانکه شیخ الاسلام مضطرب و پریشان به حالت فحش و ناسزا جلسه را ترک کرد. وزیر که انتظار چنین برخوردی از جانب شیخ الاسلام را نداشت، در نامه‌ای شیخ الاسلام را سبک سر و نادان خواند. به نظر می‌رسد که در تشکیلات دینی کرمان، شیخ الاسلام تنها مرجع بلندپایه دینی ایالت نبود؛ بلکه مقام دیگری موسوم به نایب‌الصدر^۴ (نماینده محلی رییس نهاد مذهبی) نیز وجود داشت که بالاتر از مقام شیخ الاسلام به شمار می‌رفت و ضمن رسیدگی به امور اجتماعی و شرعی ایالت در مواقع اختلاف نظر بین شیخ الاسلام و وزیر یا حاکم ایالت، مقام بالاتری به شمار می‌رفت. نایب‌الصدر پس از آگاهی از رفتار شیخ الاسلام او را نادان خواند. مخالفت‌های تدریجی نایب‌الصدر علیه

اصفهان و به دیگر ناراضیان ملحق شد. تجمع چند گروه ناراضی کرمان در اصفهان و عدم وقوف بزرگان و رجال سیاسی دربار از حقیقت امر، باعث شد تا آنان به منظور حفظ نظم و رسیدگی به دادخواست‌های شاکیان، از متحصنین دربار درخواست نمایند حوادث پدید آمده در ایالت را مکتوب کنند و به عوامل اجرایی دربار تحویل دهند تا برایشان تصمیم‌گیری شود (مشیزی، ۱۳۶۹، ۲۱۹-۲۲۰). شیخ الاسلام به سبب مخالفت‌ها و دشمنی‌های فراوانش با میرزاهاشم وزیر، یقین داشت از خشم او در امان نخواهد بود. از این رو، وی با اقامت در اصفهان تمامی مساعی خود را در عزل وزیر به کار برد و سرانجام میرزاهاشم وزیر از مقام خود عزل و به جای او عباسقلی خان روبنده به مدت هفت سال به حکومت کرمان منصوب گردید (مشیزی، ۱۳۶۹، ۲۲۱، ۲۲۴).

عاشورای سال ۱۰۷۸/ق ۱۶۶۷م هنگامی که یکی از روضه‌خوانان کرمان (حافظ امام ویردی حق) مشغول روضه خوانی بود؛ وزیر کرمان (میرزا محمد هادی) خلعتی بر دوش او افکند. ملاسلام‌الله نیز از طرف شیخ الاسلام کرمان (مظفر حسین) خلعتی دیگری بر خلعت وزیر بر دوش آن روضه‌خوان انداخت. این اقدام رنجش خاطر وزیر را فراهم کرد. آزار ملاسلام‌الله توسط جمعی از اشرار به دستور وزیر، کدورت بین شیخ الاسلام و وزیر را موجب گردید. پس از مدتی دوباره میرزا هادی مقام پیشین خود را به دست آورد و به منظور مقابله و دشمنی و کاستن از موقعیت شیخ الاسلام در برخی از وظایف او دخالت می‌کرد؛ برای نمونه، در مدرسه‌ای به تعلیم و تربیت علوم دینی می‌پرداخت. نیز پس از فراغت از تدریس، علاوه بر پرداختن به امور دیوانی و دولتی و حل و فصل مسائل و مشکلات مردم در جمع شاگردان و مریدان خویش - تا وقت نماز مغرب - پاسخگوی سؤال‌های شرعی بود.

شیخ‌الاسلام، وزیر را خشنود ساخت و دستور دستگیری شیخ‌الاسلام را صادر کرد. شیخ‌الاسلام با وقوف بر نیت وزیر و بیمناک از جان خود، در حرمسرای خود مخفی شد. محاصره خانه او به وسیله مأموران خبر از واقعه بزرگی می‌داد. این واقعه بزرگان ایالت را به تکاپو انداخت و آنان جهت جلوگیری از وقوع بحران، مصلحت در عزل شیخ‌الاسلام و اعزام او را به پایتخت اصفهان دیدند. این سال که مقارن با قحطی بود، میرزا محمد هادی وزیر، زمانی که میدان را از رقیب و دشمن دیرینه خود خالی دید، با اطعام به فقرا و بینوایان در مسجد جامع مظفری، در پی کسب مشروعیت و مقبولیت مردمی بیشتر بود؛ از این رو به منظور ضربه زدن به شیخ‌الاسلام (میرزا مظفر حسین)، وی را به همراه برادرش، سید شمس‌الدین ابراهیم (میرزا سید)، به همراه پرونده‌ای با مهر کلانتر و قاضی به اصفهان فرستاد؛ اما در پایتخت از خوش اقبال شیخ‌الاسلام، میرزا مهدی از وزارت اعظمی دربار خلع و شیخ علی خان زنگنه عهده‌دار آن شده بود. شیخ علی خان زنگنه به سبب حسادت که با میرزا هادی وزیر داشت، به مستندات پرونده و مهر کلانتر و قاضی کرمان اعتنا ننمود و میرزا هادی و کلانتر و قاضی کرمان را برای بررسی بیشتر به دربار اصفهان فرا خواند. در پی این اوضاع در اوایل ربیع‌الثانی ۱۰۸۰ق/۱۶۶۹م ادعای میرزا کاظم (عموی کلانتر) مبنی بر جعلی بودن مندرجات پرونده‌ای که به تأیید و امضای کلانتر و قاضی کرمان رسیده بود، دستاویز وزارت اعظمی دربار گردید و شیخ علی خان زنگنه، عزل میرزا هادی از وزارت کرمان و رهایی شیخ‌الاسلام را از پادشاه درخواست نمود. تقاضای او مورد قبول شاه سلیمان واقع و در اواسط ماه ربیع‌الثانی همین سال وزارت کرمان به میرزا حاتم بیگ واگذار شد و میرزا مظفر حسین شیخ‌الاسلام مجدداً سمت پیشین را به دست

آورد و به همراه برادرش به استقلال به کرمان بازگشت و بر منصب شیخ‌الاسلامی متمکن گشت (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۴۹-۳۶۹؛ نصرآبادی، بی تا: ۷۱).

همواره مقام شیخ‌الاسلامی در کرمان با درآمد مالی هنگفتی همراه بود؛ زیرا آنان املاک و زمین‌هایی را در نقاط مختلف ایالت به خود اختصاص داده، با استثمار مردم آن نواحی و تصاحب زمین‌های کشاورزی آن ناحیه بر اقتدار و نفوذ خود می‌افزودند. از این رو، به تدریج شیخ‌الاسلامان کرمان به زمینداران بزرگ مبدل شدند. این موضوع نزاع‌ها و مشاجره‌های منطقه‌ای را در ولایات اربعه (بم، نرماشیر، جیرفت و ریگان) بین خوانین و شیخ‌الاسلام در پی داشت و هر یک از طرفین برای آنکه بر حریف غالب شود، از دیگر ارکان قدرت استمداد می‌جستند؛ برای نمونه، میرزا مظفر حسین شیخ‌الاسلام املاکی در بم داشت و مردمان آنجا را تحت فشار قرار می‌داد و به املاک افراد صاحب نفوذ و زمینداران بزرگ خسارت وارد می‌کرد. در سال ۱۰۸۶ق/۱۶۷۵م یکی از بزرگان بم، به نام معزالدین به همراه چند تن دیگر که از ظلم و ستم شیخ‌الاسلام به تنگ آمده بودند، خدمت وزیر، حاتم بیگ، رفته و آزار و تعدی‌ها و خسارت‌های شیخ‌الاسلام و ایادی او را در بم به وزیر گزارش دادند. شیخ‌الاسلام با اطلاع از شکایت آنان، خان احمد بیگ داروغه را به مدد خواست و او یکی از دوستان خود (سهراب بیگ) را با جمعی از کردها به دنبال میرزا معزالدین فرستاد. هرچند میرزا معزالدین به ماهان فرار کرد؛ اما سهراب بیگ و همراهانش خسارت‌های فراوانی به املاک او وارد کردند. حاتم بیگ وزیر در این جریان از معزالدین حمایت و او را در خانه خودش مستقر کرد و عریضه‌ای در این مورد به دیوان بیگی^۵ نوشت. شیخ‌الاسلام به علت پشتیبانی و حمایت وزیر از معزالدین، با قطع رابطه دوستی با وزیر، به نهر فارد^۶

میرغنی زرگر ماهانی نارضایتی خود از وزیر کرمان را به دربار صفوی اعلام کردند. بررسی موضوع بر عهده دیوان بیگی دربار، زینل خان، گذاشته شد؛ اما شیخ علی خان اعتمادالدوله، عقیده داشت احضار وزیر به اصفهان بدون بررسی بیهوده است. لذا بنا بر پیشنهاد وی قرار شد قبل از احضار وزیر به دربار، ناظر بیوتات، در حضور مین باشیان، یوزباشیان و کلاتران همه صاحب منصبان کرمان موضوع را بررسی کند تا صحت و سقم ماجرا مشخص شود. دربار دیدگاه شیخ علی خان را پذیرفت و شاکیان را نزد نجفقلی بیگ فرستادند تا او حقیقت را تحقیق نماید و گزارش کاملی به دربار ارائه نماید. هرچند شیخ الاسلام و همراهانش در حيله‌ای که برای سقوط وزیر به کار بردند، با شکست روبه رو شدند (مشیزی، ۱۳۶۹، ۴۴۶ - ۴۵۷)؛ اما وی همچنان تمامی عزم خود را در راه عزل وزیر به کار برد؛ برای نمونه، او از زمانی که وارد اصفهان شده بود، مقدار قابل توجهی از پول خود را به عنوان رشوه به افراد متنفذ می‌بخشید؛ ولی این اقدامات کارساز نبود. از سوی دیگر، وزیر کرمان در برابر اقدامات شیخ الاسلام بیکار نشست و پرونده‌ای با مهر و امضای قاضی کرمان (سلیمان شاه)، به دربار ارائه داد و در آن تمامی ادعاهای شیخ الاسلام را بی‌پایه و اساس خواند. حدس زده می‌شود مقام شیخ الاسلام‌ها در دربار بسیار بالاتر از وزیر و دیگر عوامل اجرایی ایالت بوده است؛ چون شیخ الاسلام نیز به محض اطلاع از این موضوع قاضی سلیمان شاه را از مقام قضاوت عزل و یکی از نزدیکان خود به نام ملا سلام الله پوستین‌دوز ماهانی را به این مقام منصوب کرد (مشیزی، ۱۳۶۹، ۴۷۲ - ۴۷۳). بنابراین، شیخ الاسلام صرفاً قاضی جزء را انتخاب می‌کرد. عزل و نصب قاضی کل (قاضی‌القضاء) در اختیار صدر بود (فلور، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

در چهارم جمادی الثانی سال ۱۰۸۷/ق ۱۶۷۶م از سوی

رفت و مصمم بود که از آنجا به یزد برود. میرزا شمس‌الدین محمد مستوفی، ضمن آگاه کردن وزیر از این جریان، برای ایجاد مودت و آشتی، هر دو را به منزل خویش دعوت کرد؛ اما وزیر عزیمت به خانه‌ای را که شیخ الاسلام در آنجا حضور داشت، بی حرمتی به جایگاه خود می‌دانست و منتظر بود تا شیخ الاسلام به دیدار او بیاید. شیخ الاسلام از این واقعه برآشفته و همراه با جماعتی به سوی یزد حرکت کرد و از آنجا به اصفهان رفت. در آنجا اعتراضات و شکوه‌های شیخ الاسلام دربارهٔ وزیر به جایی نرسید (مشیزی، ۱۳۶۹: ۴۳۶ - ۴۳۸).

رقابت و دشمنی‌های شیخ الاسلام و وزیر پایان نیافت. بار دیگر آشوب و فتنه سیاسی در سال ۱۰۸۷/ق ۱۶۷۶م در بم به وسیله محمد بیگ جهرمی (متصدی خبیص و داروغهٔ ولایت اربعه) به همراهی سادات آنجا بر وخامت اوضاع افزود. از آنجا که میر کریم سرحدی نیز از سران این اغتشاش به شمار می‌رفت و از طرفی شایع شده بود وی داعیهٔ سلطنت دارد؛ شیوع این اخبار منتهی به تشکیل پرونده‌ای دیگر و گزارش به دربار شد. حاتم بیگ، وزیر، با این اقدام مخالف بود. احتمالاً او از سوی دربار صفوی احساس خطر می‌کرد و مقام خود را متزلزل می‌دید. به نظر می‌رسد شیخ الاسلام در تحریک محمد بیگ نقش داشته است. داروغه‌های ایالت که با شیخ الاسلام رابطهٔ دوستانه‌ای داشتند، همچنان از حامیان شیخ الاسلام باقی مانده بودند؛ زیرا منصور بیگ داروغه با وزیر دشمنی داشت، پروندهٔ سوء اخلاقی و ضد دینی نیز برای برادر وزیر ساخت و از سوی دیگر، شیخ الاسلام دوباره از ملا سلام الله و میر زرگر ماهانی و مشایخ دارزین بم استمداد نمود تا از وزیر شکایت کنند. وزیر با آگاه شدن از این توطئه عریضه‌ای دربارهٔ فتنه انگیزی‌های شیخ الاسلام نوشت و توسط بابونه آقا به دربار فرستاد. ملاسلام الله و

دربار، محمد باقر جلودار، مأمور بررسی و تجسس در اوضاع سیاسی کرمان شد. نجفقلی بیگ، ناظر بیوتات دربار، نیز پس از تفحص، نامه‌ای به داروغه، منصور بیگ، تقریر کرد. داروغه اغتشاشات و آشفتگی‌های سادات و بزرگان و اعیانِ بم را برای شاه مکتوب نمود. شاه پس از اطلاع از حوادث همه آنان را به حضور طلبید. اعیان و بزرگان (میرمعزالدین، میرمحمد حسین، میرعبدالباقی، میرمحمدتقی بمی و میرامام ویردی) خواستار رفع تمامی اتهامات خود از دربار بودند. بدین منظور، مدتی را دربار سپری کردند و سرانجام به تحریک شیخ الاسلام به دستور زیشل خان (دیوان بیگی دربار) همگی تحت‌الحفظ به مروشاهیجان نزد حاکم آنجا، حیدرخان، برده شدند و چند سال در آنجا محبوس بودند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۴۴۷ - ۴۵۶).

دامنه اختلافات و مشاجرات بین شیخ الاسلام کرمان، میرزا مظفر حسین، با میرزا معزالدین پس از تبعید شیخ الاسلام به شیراز در سال ۱۰۹۱/ق ۱۶۸۰م همچنان ادامه داشت و به رغم آن که شیخ الاسلام در این سال نفی بلد شده بود؛ اما معزالدین با داشتن کینه او در دل، درصدد آشفنگی و ویرانی در زمین‌ها و املاک شیخ الاسلام بود؛ به طوری که اکثر اوقات مباشر املاک شیخ الاسلام ظلم و ستم میرزا معزالدین را به وزیر گزارش می‌داد. آتش فتنه شیخ الاسلام با میرزا معزالدین آشوب و ناآرامی را در برخی از نواحی ایالت فراهم کرد؛ به نحوی که یکی از همراهان شیخ الاسلام به نام کلبعلی به جرم دوستی و ارتباط با شیخ الاسلام در یکی از روستاهای ولایت اربعه به قتل رسید و سر آن مقتول را بر کنگره قلعه آویزان و وانمود کردند که وی راهنمای افراد شورشی و اشرا بوده است. وزیر کرمان در برابر چنین جنایتی اقدامی نکرد و بدین ترتیب، خون مقتول پایمال شد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۵۶۴ - ۵۶۵).

دامنه اختیارات و قدرت میرزا مظفر حسین، شیخ

الاسلام کرمان محدود به اوضاع داخلی ایالت نبود؛ بلکه وی توانایی اعمال قدرت و نفوذ بر امور مربوط به کارمندان امور مالی، عمال مالیاتی و مستوفیان؛ به‌ویژه مستوفی خاصه و حتی بالاترین ساختار و نهادهای دینی دولت صفوی مانند صدر،^۷ را در دربار صفوی داشت. سلطه و نفوذ شیخ الاسلام به اندازه‌ای بود که می‌توانست اموال آنان را مصادره یا اسباب نزول مقام و مرتبه آنان را فراهم کند. ظاهراً در سال ۱۰۹۱/ق ۱۶۸۰م مستوفی خاصه^۸ مورد خشم و عصبانیت شیخ الاسلام کرمان واقع شد؛ آن چنان که به دستور ضرب و شتم قرار گرفت و به دست قورچیان به زندان افتاد و اموال او مصادره شد (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۲۳).

کمپفر به طور ویژه به برخورد شیخ الاسلام با مستوفی خاصه اشاره‌ای نکرده و فقط نام‌لایمات و سختگیری‌های شاه نسبت به صدر خاصه را بیان کرده است؛ اما در ادامه می‌نویسد؛ شیخ الاسلام کرمان همین مصیبت و گرفتاری را برای مستوفی خاصه ایجاد نمود (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۲۳). دیگر منابع محلی تاریخ کرمان هیچ گزارشی در این باره ارائه نکرده‌اند؛ اما دو منبع دیگر، تذکره صفویه و سفرنامه کمپفر، به توطئه شیخ الاسلام کرمان درباره صدر خاصه اشاره نموده و ظاهراً کمپفر دلیل این توطئه‌چینی شیخ الاسلام را نیز بیان کرده است. بنابر گزارش او، زمانی که مستوفی خاصه در دربار موقعیت پیشین خود را از دست داد، درصدد برآمد تا خشم و کینه شاه نسبت به خود را متوجه صدر خاصه - که باعث برکناری او شده بود - نماید.^۹ البته، نمی‌توان تحریک مستوفی خاصه را یگانه عامل این دسیسه دانست؛ چه بسا که شیخ الاسلام کرمان از مقام و رتبه صدر خاصه نزد شاه صفوی رشک می‌برده است. همان طور که در قبل اشاره شد، شیخ الاسلام کرمان که با دروغ و ریاکاری درصدد عزل وزیر برآمده و از این رو، موقعیت خود را در دربار صفوی از دست

داده بود. لذا او و مستوفی خاصه احتمالا با انجام این نقشه پنهانی، درصدد حفظ جایگاه پیشین خود بودند. به دستور شیخ الاسلام تصاویر قبیحی از شاه سلیمان همراه با ابزارهای قتل و کشتار کشیدند. در یکی از این مینیاتورها تصویر شاه سلیمان برگردۀ خری نمایان شده بود و مهر صدر خاصه را زیر آن گذاشته و تصاویر را در صندوقچه ای در قبرستان بابا رکن الدین دفن کرده بودند. درباره نحوه دسترسی شیخ الاسلام به مهر صدر خاصه احوال و روایات متعددی وجود دارد. پریزاد خانم، دخترزاده بکتاش خان (حک: ۹۹۸ - ۹۹۶ق/۱۵۹۰ - ۱۵۸۸م)، همسر میرزا شفیع خییصی، که سالها برای مصادره اموال جد خود شکایت داشت و مقیم اصفهان شده بود، در این توطئه شیخ الاسلام را همراهی می کرد. پریزاد خانم و شیخ الاسلام با دو زن دیگر به منظور تعزیه بر سر قبر حاضر شدند و نبش قبر نمودند و صندوقچه را کشف کردند و زنان این موضوع را منتشر نمودند و قضیه در همه جا شیوع یافت. شیخ علی خان (اعتمادالدوله) محموله را نزد شاه فرستاد. او پس از رؤیت تصاویر خشمگین شد؛ به طوری که دستور داد با حبس، آزار، اذیت و ضبط و توقیف اموال صدر خاصه، میرزا ابوصالح، او را مجبور به اقرار گناه و جرم خود نماید. نجفقلی بیگ (ناظر بیوتات) طبق فرمان صادر شده، صدر را شلاق می زد؛ اما صدر همچنان در بیگناهی خود محکم و استوار بود. در این مدت، شاه، خود امور موقوفات سلطنتی را رسیدگی می کرد. شیخ الاسلام در این جریان زبان به شماتت گشود، و صدر در مقام دفاع از خود در حالت عجز و ناتوانی می گفت: شیخ الاسلام دشمن من است؛ این حیلۀ اوست. سرانجام شاه با کمک پریزاد خانم و نزدیکان شیخ الاسلام (چون ملاسلام الله) و دیگر بزرگان و اعیان، از حقیقت ماجرا آگاهی یافت و به جرم و گناه شیخ الاسلام پی برد و کمال بی حرمتی او را نسبت به خود دید؛ اما جایگاه و نفوذ شیخ الاسلام مانع از

لذا شد که شاه صفوی برای او حکم قتل صادر نماید. لذا برای آنکه شیخ الاسلام را تنبیه و مجازات کند، او را محبوس و گرفتار و به شیراز تبعید و ملاسلام الله و پریزاد خانم و دیگر زنان را از شهر بیرون کرد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۷۲- ۴۷۶؛ کمپفر ۱۳۶۰: ۲۳- ۲۴).

نقش شیخ الاسلام در لشکرکشی های نظامی و دفع

حملات بلوچ ها

فعالیت های برخی از شیخ الاسلام های کرمان در اواخر دوره صفوی تنها به امور مذهبی و عقیدتی و قضایی این ایالت محدود نمی شد؛ بلکه در مواقع حساس و بحرانی که بیم سلطۀ قوم بلوچ بر تمام ایالت احساس می شد و بی نظمی و آشفتگی ایالت را تهدید می کرد، آنان به منظور برقراری آرامش و امنیت و دفع شورشیان و یاغیان و حفظ تمامیت ارضی ایران و دفع حملۀ بلوچ ها از نواحی مرزی بلوچستان و مکران و اعزام نیرو به آن نواحی و پرداخت مواجب به یوزباشی و سربازانش با دربار صفوی و وزیر کرمان، حاتم بیگ، همراه و متحد بودند. اما حدس زده می شود برخی از این نوع تکاپوهای شیخ الاسلام کرمان، میرزا مظفر حسین، در جهت دفع حملات بلوچ ها از برخی نواحی ایالت (ولایت های اربعه) جنبۀ مادی و شخصی داشت؛ زیرا همان طور که قبلا اشاره شد، آنان صاحب املاک و دارایی هایی در ولایت های اربعه ایالت کرمان بودند و دفع آشوبگران در جهت حفظ املاک مزروعی و منافع شخصی شان بود؛ زیرا هر چند که حملۀ بلوچ ها به ایالت کرمان از سال ۱۱۰۵ق/ ۱۶۹۶م دوران زمامداری شاهوردی خان آغاز شده بود (مومن کرمانی، ۱۳۸۴، ۲۲۹)، اما تا سال ۱۱۰۷ق/ ۱۶۹۸م که بلوچ ها به ولایت های اربعه حمله نکرده بودند، گزارشی از حضور شیخ الاسلام ها در دفاع از ایالت در برابر حملات بلوچ ها در دست نیست (مومن کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۴۰ - ۲۴۳).

در جمادی‌الاول سال ۱۰۸۲ق/۱۶۷۱م فرمانی از پایتخت صفوی به وزیر کرمان، حاتم بیگ، رسید تا به منظور برقراری آرامش در نواحی مکران سپاهی متشکل از هزار و هشتصد نفر تفنگچی به همراه کلانتر آماده و مهیا نمایند. در این حکم نیز وزیر ملزم شده بود تا به همراه قوچه بیگ یوزباشی عازم سفر به کیچ مکران و خود روانه سیستان شود. در جمادی‌الثانی همین سال قوچه بیگ یوزباشی از دربار اصفهان به کرمان رسید. از آنجایی که میزان مالیاتی که لازم بود تا به صورت نقدی و به رسم نسق به یوزباشی پرداخت گردد، مکفی نبود؛ وزیر مقداری از اموال کلانتر را در اختیار یوزباشی قرار داد و درصدد برآمد تا باقیمانده بدهی‌ها را از املاک ولایت‌های اربعه پرداخت کند. در روز ۲۸ جمادی‌الثانی وزیر، حاتم بیگ، به اتفاق یوزباشی و شیخ الاسلام (میرزا مظفر حسین) به همراه کلانتر (میرزا ابوالحسن) به ولایات اربعه رفتند. وزیر و شیخ الاسلام و کلانتر میزان رقبات و منافع املاکی را که باید به یوزباشی داده می‌شد مشخص نمودند و به شهر باز گشتند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۷۵ - ۳۷۴). شیخ الاسلام املاک و زمین‌های مزروعی فراوانی در ولایت‌های اربعه داشت و از افراد تأثیرگذار ایالت بود؛ به همین جهت، با حضور خود در آن نواحی توانست مالیات‌های عقب‌افتاده ایالت را به یوزباشی بپردازد.

در برخی از گزارش‌های تاریخی، اطلاعاتی از حضور شیخ الاسلام در دفع حمله بلوچ‌ها به ولایت‌های اربعه و حتی جنگ و مجروح شدن وی آمده است. در روز ۱۴ صفر سال ۱۱۰۷ق/۱۶۹۸م خبر عبور بلوچ‌ها از دارزین و حرکت آنان به سوی پَسکوه منتشر شد. بلوچ‌ها در آنجا به علت شکست از تفنگچیان شاهوردی‌خان، حکمران کرمان (حک: ۱۱۰۵ - ۱۱۰۷ق/۱۶۹۶ - ۱۶۹۸م)، به سوی خبیص و به سمت چشمه لوت زنگی احمد پیش رفتند. شیخ الاسلام گروهی از تفنگچیان ولایت اربعه را به نبرد با قوم بلوچ

در چشمه لوت احمد زنگی فراخواند. پس از شدت گرفتن درگیری، وقتی شیخ الاسلام متوجه شد پیروزی در جنگ ممکن نیست، لباس رزم پوشید و با بلوچ‌ها جنگ نمود. به رغم آنکه تفنگچیان ولایت‌های اربعه و محمد طاهر بیگ (داروغه) و جمعیتی که همراه شیخ الاسلام بودند، وی را در عرصه نبرد رها کردند؛ اما حضور شیخ الاسلام در صحنه کارزار و شجاعت و دلوری او حتی پس از اصابت گلوله به پایش، باعث تهییج سپاه شد و جنگاوران کرمانی، سرباز بلوچی را به حالت اسارت به همراه سر سیزده تن از مقتولان بلوچ روانه باغ نظر نمودند و طهماسب بیگ، برادر شاهوردی‌خان همه آنها را به دربار صفوی، اصفهان، برد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۴۰ - ۲۴۵).

شیخ الاسلام کرمان، میرزا مظفر حسین، به همراه برخی از عناصر حکومتی ایالت مانند کلانتر در جلسه‌ها و مراسمات رسمی که به منظور تقدیر و تشکر از حکمران ایالت، شاهوردی‌خان، با حضور برخی از مقامات دربار تشکیل می‌شد، نیز شرکت می‌کرد. در سال ۱۱۰۷ق/۱۶۹۶م ایالت کرمان برای بار دوم کانون آشوب و فتنه‌انگیزی قوم بلوچ شد، سپاه کرمان با شجاعت و دلوری فراوان برای بار دوم سپاه طاغی بلوچ را شکست داد. سبجان وردی بیگ، یکی از نزدیکان و ملازمان شاهوردی‌خان، به منظور تحویل سرهای مقتولین بلوچ و پارچه‌های زربفت و دیگر اشیاء گرانبها به دربار اصفهان رفت. در آنجا بسیار مورد التفات و توجه قرار گرفت و پس از بازگشت از آنجا به همراه دیگر مقامات دربار، در طی مراسم، حکمران کرمان و شیخ الاسلام و کلانتر، خشنودی و رضایت خود را نسبت به آنان نشان دادند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۵۴ - ۲۴۵).

ب - نقش شیخ‌الاسلام در امور اقتصادی و اجتماعی و عام‌المنفعه کرمان

شیخ‌الاسلام ها و مودیان مالیاتی

نقش شیخ‌الاسلام‌ها تنها به عزل و نصب‌های مقامات و

آنان بدین وسیله درصدد بودند که با استفاده از موقعیت و جایگاه شیخ الاسلام؛ حتی المقدور از دادن مالیات زمین‌های کشاورزی سر باز زنند؛ برای نمونه، در سال ۱۰۹۷ق/ ۱۶۸۱ خواجه شریف، پسر حاجی نورالدین قریزی، محله‌های خالصه باغین، سعیدی، زریسف، فتح‌آباد حومه کرمان، قریه‌العرب و برخی از نواحی ولایت اربعه را با ضمانت میرزا سید، برادر شیخ الاسلام از دیوان اجاره نمود (مشیزی، ۱۳۶۹: ۵۲۹).

نقش شیخ الاسلام در امور حقوقی و قضایی ایالت

یکی از وظایف شیخ الاسلام‌ها نظارت بر عقود و معاملات و سایر امور حقوقی بود (سانسون، ۱۳۷۲: ۲۲)؛ برای نمونه، در سال ۱۰۶۶ق/ ۱۶۵۶م شاه عبدالعلی شیخ الاسلام به عنوان یکی از گواهان و ناظران در داد و ستدهای اقتصادی بین عناصر دربار و کارگزاران حکومتی کرمان بود. در این سال نجفقلی بیگ رکابدار - رکابدار خاصه شریفه، ناظر بیوتات - به کرمان آمد و در حضور مرتضی قلی‌خان حکمران (حک: ۱۱۰۸ - ۱۱۱۰ق/ ۱۶۹۹ - ۱۶۹۷م)، و شاه عبدالعلی شیخ الاسلام، و وزیر خالصه و کلانتر کرمان مقداری شتر از ایادی حکومتی کرمان خریداری نمود و میزان مالیات تمغایی را که به شتران تعلق داشت، معین نمود (مشیزی، ۱۳۶۹، ۲۴۶).

حکام و بزرگان ایالت، املاکشان را با امضا و مهر شیخ الاسلام خرید و فروش می‌کردند تا بدین وسیله دادوستد هایشان جنبه قانونی و رسمی یابد؛ برای نمونه در سال ۱۰۶۹ق/ ۱۶۵۹م حکمران کرمان، عباسقلی خان روینده، (حک: ۱۰۶۲ - ۱۰۶۹ق/ ۱۶۵۲ - ۱۶۵۹م) در حالی از مقام خود عزل شد که باغی را در این شهر به قیمت پانصد تومان ساخته و به کلانتر شهر فروخته بود و قاضی سلمان شاه، قباله ای نوشت که شیخ الاسلام و قاضی و مُتَعینین آن را مهر نمودند (مشیزی،

رجال سیاسی کرمان منحصر نمی‌شد؛ بلکه آنان به علت برخورداری از مقام و مرتبه اجتماعی و امتیازات ویژه اقتصادی آن چنان روز به روز بر قدرت و اقتدارشان افزوده می‌شد که از عوامل مهم تأثیرگذار در عرصه اجتماعی این شهر به شمار می‌رفتند. استقلال مالی شیخ الاسلام‌های کرمان استغناي آنان را به لحاظ معیشتی از تشکیلات و نهادهای اداری و مالی کرمان در پی داشت. همان طور که در پیش اشاره شد شیخ الاسلام‌های کرمان به دلیل داشتن املاکی در برخی نواحی ایالت (ولایت اربعه)، همواره سعی داشتند در برابر محصلان مالیاتی^{۱۰} از مصادره املاک خانوادگی‌شان جلوگیری و منافع حاصل از آن را نیز برای خود حفظ و از دادن مالیات تا حد امکان خودداری کنند. آنان برای نیل به این خواسته، گاه زمینه‌های آشوب و فتنه اعیان و بزرگان را در برخی از نواحی ایالت موجب می‌شدند. زمانی که محصل مالیاتی در سال ۱۰۷۱ق/ ۱۶۶۱م از طرف دربار صفوی برای دریافت مالیات در زمان جمع‌آوری محصولات کشاورزی ولایت‌های شمالی ایالت کرمان، به این ناحیه وارد شد، شیخ الاسلام کرمان، شاه عبدالعالی، با دخالت‌ها و تعرضاتش بر دامنه اختلاف‌ها و مشاجره‌های بین کردآقا (غلام وزیر کرمان، صفی قلی بیگ) و مأمور مالیاتی بیش از پیش افزود؛ تا جایی که مستوفی درصدد شکایت از صفی قلی بیگ، نزد پادشاه برآمد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۹۸ - ۲۹۹). برخی از اعیان و سرشناسان خبیص و کارزار نیز زمینه آشوب و اغتشاش را در این نواحی فراهم نمودند و با یکدیگر درباره عزل وزیر، صفی قلی بیگ، متحد و روانه دربار اصفهان شدند (درباره اطلاع دقیق از جزئیات حوادث ر.ک: مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۹۹ - ۳۰۲).

برخی از افراد سرشناس نیز با ضمانت خاندان شیخ الاسلام، زمین‌های بزرگ را اجاره می‌کردند. احتمالاً

۱۳۶۹، ۲۸۰). نیز شیخ الاسلام در معاملات خرید و فروش به منظور رفع اختلافات بین طلبکاران و بدهکاران ابراز عقیده می‌کرد و دیدگاه‌هایش مورد توجه قرار می‌گرفت. سال ۱۰۷۴ق/ ۱۶۶۳م، میرزا محمد، نواده ملا اکمل قاضی، مقداری از مال هندیان را نزد خود نگه داشته بود؛ لذا طلبکاران به دیوان عرض آمدند و به تحریک شیخ الاسلام، شاه عبدالعلی، آن چنان میرزا محمد را کتک زدند که او جان باخت و فرزندان مطالبه خون او را نمودند و چون کسی نبود که جوابگوی مال هندیان باشد لذا حقوق هندیان پایمال شد (مشیزی، ۱۳۶۹، ۳۱۱).

اسناد دولتی و گزارش‌های رسمی با مهر و امضای شیخ الاسلام جنبه قانونی پیدا می‌کرد. در سال ۱۱۱۰ق/ ۱۶۹۹م زمانی که مرتضی قلی‌خان، حکمران کرمان از مقامش عزل و محمد علی‌خان رکابدار (حک: ۱۱۱۰ - ۱۱۱۲ق/ ۱۶۹۹ - ۱۷۰۱م) جانشین وی شد، مأمورانی از دربار صفوی برای مصادره و برآورد و تخمین ارزش اموال و دارایی کلانتر کرمان (میرزا علیرضا) به کرمان آمدند تا گزارش مبسوطی از کلیه اموال و دارایی‌های کلانتر تهیه و به دربار ارسال کنند. آنان پس از آماده کردن این نوشته، آن را تأیید و بزرگان و شیخ الاسلام کرمان (میرزا مظفر حسین) نیز این سند را مهر و تصدیق نمودند و به دربار فرستادند (مؤمن کرمانی، ۱۳۸۴، ۲۸۰). رسیدگی به امور حقوقی و نظارت بر میزان دریافت جزیه از زرتشتیان کرمان نیز یکی دیگر از وظایف شیخ‌الاسلام‌ها بود؛ برای نمونه، در سال ۱۰۶۸ق/ ۱۶۵۸م یکی از زرتشتیان به نام سهراب که از مأموران و عمال جزیه ایالت ناراضی بود، به اصفهان رفت و در دربار از بدرفتاری و سختگیری عاملین مالیاتی کرمان شکایت کرد. در آنجا بنا بر رأی و نظر ناظر بیوتات (نجفقلی بیگ) مقرر شد که مَحْصَل مالیاتی در حضور شیخ الاسلام (شاه عبدالعلی) و کلانتر کرمان براساس قانون به امورات زرتشتیان کرمان

رسیدگی نمایند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۵۱). در محاکم قضایی بخشی از مسئولیت‌های قضایی پادشاه به شیخ الاسلام واگذار می‌شد (Niknejad, Nouraei, Dehqannejad, 2014, VOL: 6, 79). مقام قاضی القضاة یا رئیس قضاة شهرهای بزرگ یا مراکز ایالت‌ها، به طور سنتی، مهم‌ترین مقام مذهبی بعد از شیخ‌الاسلام بود، که بنابر پاره‌ای از گزارش‌های تاریخی، برخی از شیخ‌الاسلام‌های کرمان مانند (میرزا بقا طباطبایی و شاه عبدالعلی) این مقام را نیز در تصرف داشتند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۱۸۱ و ۲۶۱؛ فلور، ۱۳۸۸: ۱۲۷). البته، انتخاب قاضی و صدور حکم قضاوت برای قضاة کرمان با امضای شیخ‌الاسلام رسمیت می‌یافت؛ برای نمونه، با وفات قاضی عربشاه در سال ۱۰۶۴ق/ ۱۶۵۴م، برادرزاده‌اش، قاضی خواجه سلمان شاه با اجازه و تأیید شیخ‌الاسلام کرمان، شاه عبدالعلی، به جای او به منصب قضاوت منصوب شد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۶۲). قاضی ایالت هر چند که فردی عالم در امور دینی بود؛ اما در مرتبه پایین‌تری نسبت به شیخ‌الاسلام قرار داشت، و در انجام امور قضایی استقلال و اجازه نداشت که حکمی بر خلاف نظر شیخ الاسلام صادر کند یا در جهت تضعیف موقعیت شیخ الاسلام اقدامی انجام دهد. همان‌طور که گفته شد، در سال ۱۰۸۷ق/ ۱۶۷۶م اختلافات و مشاجره‌هایی بین وزیر کرمان (حاتم بیگ) با شیخ الاسلام کرمان (میرزا مظفر حسین) رخ داد که دامنه آن تا سال ۱۰۹۰ق/ ۱۶۷۹م ادامه داشت. در این سال، شیخ الاسلام، قاضی سلمان شاه را به جرم حمایت و همراهی با وزیر کرمان و مخالفت با او، از مقام قضاوت عزل و یکی از نزدیکان خود به نام ملا سلام الله پوستین دوز ماهانی را به جای وی منصوب کرد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۴۷۲ - ۴۷۳). در سطور پیش به این موضوع اشاره شد که شیخ‌الاسلام، شاه عبدالعلی، در سال ۱۰۷۴ق/ ۱۶۶۳م

و حشمت آنان می‌افزود. هرچند که برای هیچ یک از شیخ الاسلام‌های کرمان کاتب و نویسنده‌ای بیان نشده است؛ اما مشیزی در ذیل وقایع سال ۱۱۰۴/ق/۱۶۹۳م به صورت گذرا به این موضوع اشاره می‌کند؛ آنجا که می‌نویسد: «خواجه شجاع نویسنده شیخ الاسلام سابق...» (مومن کرمانی، ۱۳۸۴: ۶۸۰). از آنجا که آخرین شیخ اسلامی که از او در منابع یاد شده، میرزا مظفر حسین است؛ پس می‌توان حدس زد که پدر او شاه عبدالعالی، شیخ اسلامی پیشین ایالت، برای خود کاتب و نویسنده‌ای داشته است. شیخ الاسلام، شاه عبد العلی، در جلسه‌ها مکان ویژه‌ای داشت؛ به طوری که اگر از آن محل پایین تر قرار می‌گرفت، آن را نشانه بی‌توجهی و بی‌احترامی به خود می‌دانست. آن چنان که در سال ۱۰۷۷/ق/۱۶۶۷م در جلسه‌ای که با حضور بزرگان و اعیان کرمان به مناسبت حضور منصورخان، حکمران کرمان و قندهار، برگزار شده بود؛ شاه عبدالعالی را در جای دیگری غیر از محل مورد نظر او نشانند. لذا او از این برخورد بسیار احساس سرخوردگی و حقارت کرد و از این غصه دق مرگ شد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۳۷). از آنجایی که شیخ الاسلام به عنوان یکی از مهم‌ترین اجزای قدرت سیاسی، دینی و اجتماعی کرمان در دوره صفویه به شمار می‌رفت، مقامات مهم دربار صفوی که برای بررسی و دریافت مالیات کرمان به این شهر وارد می‌شدند، در خانه شیخ الاسلام سکونت می‌گزیدند؛ برای نمونه، در ذی‌الحجه سال ۱۰۳۵/۱۶۲۶م قراخان، برادر امیرخان حکمران کرمان، در بدو ورودش به کرمان چند روزی در خانه شیخ الاسلام میرزا ابوالقاسم میهمان شد (مشیزی، ۱۳۶۹، ۱۸۷). در ذی‌قعدة سال ۱۰۶۳/ق/۱۶۵۳م صفی قلی بیگ شیره‌چی‌باشی که به منظور نسق سیورسات به کرمان آمده بود؛ در خانه یکی از خوانین معروف افشار، عباس سلطانی، منزل دادند؛ جایی که

نواده مولانا اکمل، میرزا محمد را به جرم فساد مالی آن قدر کتک زد تا جان داد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۱۱).

شیخ الاسلام نماینده دربار صفوی

شیخ الاسلام‌ها در جامعه کرمان به عنوان نماینده دربار صفوی به شمار می‌رفتند که زیر نظر شیخ الاسلام پایتخت به رتق و فتق امورات دینی و اجتماعی ایالت می‌پرداختند. اخبار و گزارش‌های رویدادها و حوادث مهم مملکتی نیز از طریق شیخ الاسلام پایتخت صفوی به شیخ الاسلام‌های ایالت‌های مختلف این دولت گزارش می‌شد و شیخ الاسلام ایالت نیز مأمور خبررسانی به والی و دیگر ارکان قدرت و سرانجام به عموم اهالی ایالت بود؛ برای نمونه، خبر درگذشت شاه پیشین صفوی و جلوس شاه جدید که از رخدادهای مهم دولت صفوی به شمار می‌رفت، به وسیله دو شیخ الاسلام (شیخ الاسلام پایتخت و شیخ الاسلام کرمان) به عموم اهالی این ایالت اطلاع‌رسانی شد. شیخ الاسلام اصفهان در روز سه‌شنبه ۱۸ ماه ذی‌الحجه ۱۱۰۵/ق/۱۶۹۴م در طی نامه‌های مهر شده‌ای به میرزا مظفر حسین شیخ الاسلام کرمان، مأموریت داد تا خبر وفات شاه سلیمان را به همگان اطلاع دهد. با گفتار و سخنان میرزا مظفر حسین همگان از درگذشت شاه مطلع شدند؛ اما کسی به غیر از شیخ الاسلام جرأت بازگو کردن آن را نداشت؛ تا سرانجام یکی از خواص درگاه شاه سلیمان صفوی، مومن نامی، از اصفهان به کرمان آمد و خبر مرگ شاه و به تخت نشستن شاه سلطان حسین را با خود آورد (مومن کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۲۶ - ۲۲۷). بدین ترتیب، جایگاه شیخ الاسلام نزد دربار تا آن مقدار بود که می‌توانست اخباری که دیگران از گفتن آن وحشت داشتند، بدون بیم و ترس بازگو کند. ظاهراً برخی از شیخ الاسلام‌ها برای خود کاتب و نویسنده ویژه‌ای داشتند و این موضوع خود بر جایگاه

میرزا سید، پسر شاه عبدالعلی شیخ‌الاسلام، در آنجا حضور داشت (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۳۰). جایگاه شیخ‌الاسلام در کرمان تا آن میزان بود که حکمران جدید نیز در بدو ورود خود به ملاقات شیخ‌الاسلام و کدخدایان می‌رفت و مراتب همدلی و همراهی خود را با آنان اعلام می‌کرد؛ برای نمونه، در سال ۱۰۷۰/ق ۱۶۵۹م صفی قلی بیگ شیره‌چی باشی پس از انتصاب به حکومت کرمان (حک: ۱۰۶۹ - ۱۰۷۹/ق ۱۶۵۹ - ۱۶۶۸م) پس از ورود به شهر از این دو مقام نام برده دیدار کرد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۸۹). حدس زده می‌شود تمامی این دید و بازدیدهای مقامات دربار برای آن بود تا از اوضاع ایالت اطلاع یابند و مقامات حکومتی کرمان در ابتدا نزد شیخ‌الاسلام می‌رفتند تا بدین وسیله احترام خود را نسبت به شیخ‌الاسلام اعلام نمایند تا از پشتیبانی و حمایت او برخوردار شوند؛ زیرا هرگونه بی‌توجهی یا مخالفت با شیخ‌الاسلام زمینه‌های عزلشان را فراهم می‌نمود.

دست نیست؛ اما نقش آنان در حلّ این بحران‌های عقیدتی که جنبه اجتماعی به خود می‌گرفت، قابل توجه است. نمونه‌ای از این نزاع‌ها در عاشورای سال ۱۰۸۲/ق ۱۶۷۱م در این شهر رخ داد. در این سال جنگ حیدری - نعمتی تا آنجا پیشروی کرد که به دعوی ساکنان دو محله گورستان و محله مسجد ملکی کرمان منجر شد. در ابتدا عباس بیگ، برادرزاده وزیر که داروغه شهر بود، به همراه حمزه آقای گُرد با واکنش سخت ساکنان محله‌های مسجد ملک، بازار شاه و بازار اختیاری روبه‌رو شدند. غیب الله، پسر الله قلی باروت‌ساز، با گلوله پهلوی حمزه آقا را سوراخ کرد. وزیر کرمان در آن روز نتوانست جمعیت را خاموش کند و غیب الله فرار کرد؛ اما روز بعد ارکان قدرت در کرمان؛ یعنی (وزیر، کلانتر، شیخ‌الاسلام، قاضی، نایب‌الصدر) قاتل را شناسایی کردند و با عریضه‌ای او را به دیوان عدالت فرستادند (جهت اطلاع از این موضوع، رک: مشیزی، ۱۳۶۹، ۳۸۹-۳۹۱).

آموزش و نشر معارف اسلامی

تصدیق یا تأیید وقفنامه‌ها از دیگر اختیارات شیخ‌الاسلام به شمار می‌رفت. میرزا بقاء طباطبایی، شیخ‌الاسلام، در دوره زمامداری گنجعلی خان مُصدق و مؤید وقفنامه گنجعلی خان بود؛ به طوری که با مهر او این وقفنامه وجهه قانونی می‌یافت. البته، شیخ‌الاسلام به‌رغم موقعیت دینی و اجتماعی فراوان قادر نبود در متن وقفنامه دخل و تصرف کند یا شرطی از شروط آن را تغییر دهد، یا آنکه مقادیری وجه از متولی شرعی موقوفه دریافت دارد (باستانی پاریزی، ۱۳۸۶: ۹۷ و ۹۲). ظاهراً از کارهای مهم دیگری که به وسیله شیخ‌الاسلام در کرمان انجام می‌شده، ایجاد حلقه‌های تدریس و برگزاری جلسه‌های موعظه بوده است؛ زیرا همان‌طور که در سطور قبل اشاره شد، زمانی که وزیر

نقش شیخ‌الاسلام در نزاع‌ها و مشاجره‌های اجتماعی در دوره صفویه به تدریج دامنه نزاع‌ها و مشاجره‌های حیدری (منسوب به سید حیدر، پدر شاه اسماعیل صفوی) و نعمتی (منسوب به شاه نعمت‌الله) و حوادث آن در اغلب شهرهای ایران؛ از جمله کرمان نیز کشیده شد، و این شهر را دچار دودستگی اجتماعی کرد. حضور شیخ‌الاسلام‌ها در کرمان بر دامنه این اختلافات و دودستگی‌ها می‌افزود؛ احتمالاً آنان از حیدریه که به دستگاه قدرت وابسته بودند، در برابر نعمتیه دفاع می‌کردند و با توجه به اقتدار و نفوذی که شیخ‌الاسلام‌ها داشتند، حمایت آنان از گروه می‌توانست خشم طرف مقابل را برانگیزد. هرچند که از حمایت شیخ‌الاسلام‌ها از گروه خاصی در منابع اطلاعی در

ایالت اقدام می نمودند و آن املاک را جزو املاک شخصی و موروثی خود می شمردند. برخی از گزارش های تاریخی بیانگر این موضوع است که آنان حتی برای حفظ املاک خود و جلوگیری از دستبرد و غارت دیگران از اعتمادالدوله دربار صفوی (شیخعلی خان) استمداد می جستند؛ برای نمونه، شیخ الاسلام کرمان، شاه عبدالعلی، آب قنات احمدآباد را با چرخ و ادوات مُقنیان به کانال آبرسانی دیگری موسوم به الله آباد هدایت کرد. آب این قنات سالیانه به مصرف کشت دوهزار مَن بذر غله می رسید. پس از مرگ شیخ الاسلام شاه عبدالعلی، این ملک بین فرزندانش تقسیم و دو دانگ از شش دانگ به میرزا مظفر حسین شیخ الاسلام داده شد. وی در دوران اقامتش در اصفهان سهم خود از قنات مزبور را به مبلغ سی تومان از طریق مزایده به عباس بیگ امیر شکارباشی (پسر شیخعلی خان اعتمادالدوله)، واگذار نمود. پس از مرگ عباس بیگ و حبس و تبعید میرزا مظفر حسین شیخ الاسلام به شیراز، برادر شیخ الاسلام (سید میرزا) به عرض شیخعلی خان رساند که گروهی از ملاکان احمدآباد به آب قنات الله آباد دستبرد زده و آب این قنات را داخل آب قنات خود نموده اند. برای بررسی موضوع مزبور شیخعلی خان درباره سرقت آب قنات در ۱۵ رمضان ۱۰۹۲ق/۱۶۸۱م نامه ای به قیاقا زنگنه در خصوص سرقت آب قنات داد تا نزد وزیر و دیگر کارکنان حکومتی کرمان برند. بنا به درخواست مقامات دربار، گروهی از مُقنیان به داخل قنات رفتند و پس از بررسی های لازم مشخص شد که آب قنات الله آباد داخل آب احمدآباد می شود (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۹۲).

ایالت کرمان از دیرباز به سبب منابع معدنی کانون توجه دستگاه قدرت بود. در سال ۱۰۶۹ق/۱۶۵۸م معدن کوبن مورد توجه شاه قرار گرفت. برای استخراج معدن مذکور هیأتی متشکل از کلاتر کرمان (میرزا مظفر) و ناظر بیوتات (نجفقلی بیگ)، و میرزا معصوم خراسانی از کوبن به

میرزا هادی درصدد بود تا از موقعیت شیخ الاسلام میرزا مظفر حسین بکاهد، در امور مربوط به شیخ الاسلام ها دخالت و خود به برگزاری جلسه های آموزش و تعلیم و تربیت دینی در کرمان اقدام نمود (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۵۱). حدس زده می شود که شیخ الاسلام در کنار همه فعالیت های سیاسی و اجتماعی، کوشش های فرهنگی و علمی نیز در این شهر داشته است. از آن جایی این حدس قوت می گیرد که رتق و فتق امور دینی و شرعی کرمان به شیخ الاسلام باز می گشت.

نقش شیخ الاسلام در تأمین امور رفاهی و رونق بازار و فعالیت های اقتصادی

فعالیت های شیخ الاسلام های کرمان به امور معنوی و مذهبی منحصر نبود؛ بلکه آنان در جهت تأمین امور رفاهی و رونق بازار و فعالیت های اقتصادی در این شهر برخی اقدامات را انجام می دادند. در سال ۱۰۶۴ق/ ۱۶۵۳م عباسقلی خان، درباره احداث باغ و مزرعه ای نزدیک شهر با شیخ الاسلام، شاه عبدالعلی و کلاتر، محمد زمان بیگ، بحث و تبادل نظر کرد. سرانجام پس از مذاکرات و گفتگوها تصمیم گرفتند که در محله نوشاباد باغی احداث شود که کمتر از دو دانگ آن متعلق به حکمران باشد (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۳۲- ۲۳۱). در سال ۱۰۷۶ق/۱۶۶۶م حکمران کرمان، صفی قلی بیگ، به همراه شیخ الاسلام شاه عبدالعلی، به احیاء و آبادانی برخی از نواحی کرمان مانند مهربانی اقدام نمود (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۳۳) و خود شاه عبدالعلی، شیخ الاسلام، نیز چند دهانه ساختمان بازارچه را در کاروانسرای میرزا هادی ساخت که در سال ۱۰۹۱ق/۱۶۸۰م بر اثر زلزله ویران شدند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۴۸۱).

نقش شیخ الاسلام در احیاء و آبادانی

شیخ الاسلام های کرمان در برخی اوقات به احیاء و آبادانی برخی قنات و زمین های مزروعی و کشاورزی

همراه شیخ الاسلام به کوبنان رفتند تا استخراج معدن مذکور انجام گیرد. شیخ الاسلام با توجه به مقام و جایگاهی که داشت، شیوه رفتار و نوع برخورد او با دیگران و عبارات و کلمات به کار رفته از سوی او در مواضع مختلف بیانگر موافقت یا مخالفت او با مأموران حکومتی و دربار به شمار می‌رفت؛ برای نمونه، در هنگام احتراق معدن، شیخ الاسلام به کلانتر لبخندی زد که خود خشم صفی قلی بیگ وزیر، را برانگیخت؛ زیرا وی این لبخند را نشانه بی‌توجهی و بی‌احترامی به خود دانست. از این رو، صفی قلی بیگ با لحن گلابه‌آمیزی کلانتر را مورد خطاب قرار داد و نارضایتی خود را نسبت به آنان نشان داد. شیخ الاسلام و نجف‌قلی بیگ، کلانتر کرمان، برای رفتارهای نامناسب خود عذرخواهی کردند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۲۹۲).

نتیجه

در دوره صفوی حکومت جنبه مذهبی داشت و روحانیت با حکومت ارتباط محکم‌تری برقرار کرد؛ لذا مقام شیخ الاسلامی که به عنوان یک مقام دینی از موارث دولت‌های قبلی بود، در این دولت نیز در کرمان در دوره صفویه در کنار مقام نایب‌الصدر بالاترین مقام دینی ایالت به شمار می‌رفت. هر چند که این مقام از سوی شاه صفوی به افراد داده می‌شد؛ ولی در ایالت کرمان مقامی غیردولتی به شمار می‌آمد که به صورت موروثی در اختیار خاندانی قرار می‌گرفت. استقلال مالی و معیشتی شیخ الاسلام در کرمان قدرت و نفوذ نامحدودی برای او فراهم می‌نمود؛ تا آنجا که وی هرگاه قدرت و محدوده اختیاراتش با دیگر عوامل اجرایی و رجال سیاسی ایالت در تعارض قرار می‌گرفت، درصدد عزل آنان برمی‌آمد و برای آنکه این موقعیت را همچنان برای خود حفظ نماید، در امور سیاسی و اجتماعی و قضایی مستقلاً تصمیم‌گیری می‌کرد. با گذشت زمان، بر اقتدار شیخ الاسلام در ایالت کرمان افزوده شد. ظاهراً شیخ الاسلام‌های اولیه ایالت

به رسیدگی به امور شرعی قانع بودند؛ اما به تدریج از زمان مظفر حسین شیخ‌الاسلام، آنان به‌طور مستقیم در سیاست و اقتصاد ایالت دخالت کردند و به تدریج درصدد کسب رتبه و ارتقا در دربار صفوی بودند و برای نیل به این هدف علیه صدر خاصه توطئه‌چینی کردند. دولت صفوی تا پایان عمر خود هرگز درصدد عزل این نهاد دینی برنیامد؛ حتی زمانی که بی‌حرمتی برخی از شیخ‌الاسلام‌ها را نسبت به خود مشاهده نمود، تنها به تبعید این مقام بسنده کرد. هر چند این مقام دینی در کرمان در حکم سخنگو و فرد موثق دولت به شمار می‌آمد؛ اما آنان با کارشکنی‌ها و حسادت‌های خود علیه دیگر ارباب قدرت زمینه‌های شورش را فراهم می‌کردند و رجال حکومتی و دیگر بزرگان این موضوع را دریافته بودند؛ لذا در بدو ورودشان نزد آنان می‌رفتند تا به آنان ادای احترام و نیز از آنان اخبار و اطلاعاتی از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایالت کسب کنند و نحوه تعامل با دولت صفوی را از آنان فراگیرند، که خود نشان‌دهنده مقبولیت عمومی شیخ الاسلام‌ها در جامعه کرمان و دربار بوده است. رسیدگی به امور قضایی و دادرسی و انتخاب قضات ایالت و توسعه علوم و معارف اسلامی و نظارت بر وقف از وظایف و اختیارات دیگر شیخ الاسلام‌ها بود که این موضوع نشان‌دهنده اطلاعات و آگاهی آنان از دانش‌های اسلامی شیعی بوده است. از این رو، با توجه به اطلاعات دینی و موقعیت اجتماعی که شیخ الاسلام در کرمان داشت، حضور وی در ایجاد نزاع‌ها و کشف عوامل جرم و جنایت‌های اجتماعی این شهر بسیار مؤثر بود. برخی از شیخ‌الاسلام‌های کرمان افراد سودجویی بودند و بر قیمت‌های محصولات زراعی و باغی نظارت و همواره سعی داشتند تا اموال خود را از دستبرد مأموران مالیاتی حفظ کنند و تا حد امکان با کمک داروغه‌های ایالت از پرداخت مالیات خودداری و در تعیین نرخ مالیاتی دخالت می‌کردند، که این امر خود

- واله اصفهانی، محمد یوسف. (۱۳۷۲). *خلد برین*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار یزدی.

مقالات

- ساوری، آ.ج. ام. (۱۳۷۸). «نظام اداری صفوی»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۶، قسمت دوم، ترجمه تیمور قادری، ویراستار: پیتر جکسون و لورنس لاکهارت، تهران: مهتاب: ۲۱۱-۲۳۷.

- فراگنر، برت. (۱۳۸۷). «اوضاع اجتماعی و اقتصادی داخلی»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۶، (قسمت دوم)، دوره صفوی، ترجمه تیمور قادری، ویراستار: پیتر جکسون و لورنس لاکهارت، تهران: مهتاب.

- نژاد تولمی، تینا. (۱۳۸۳). «شیخ الاسلام»، *دائرةالمعارف تشیع*، ج ۱۰، زیر نظر احمد حاج سیدجوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، تهران: شهید سعید محبی.

منابع غیر فارسی

-MUNIBUR,RAHMAN,(1997),SHAYK H -al ISLA, *ENCYCLOPAEDIA Of ISLAM*, NEW EDITION, VOLUM IX, EIDEN. E.J.BRILL.

-TURNER,C.P,SADR,(1997),*ENCYCLOPAEDIA Of ISLAM*, NEW EDITION, VOLUM IX, , EIDEN. E.J.BRILL.

-Niknejad, Alireza, Nouraei, Morteza, Dehqannejad,Morteza,(2014),*INVESTIGATING the Structure and Function Of Sheikh - al - Islam Position in Qajar Era Based on TWo Orders*, Vol 6, No 4, 78 - 84, *INTERDISCIPLINARY JOURNAL OF CONTEMPORAY RESEARCH IN BUSINESS*.

..

----- . (۱۳۸۶). «وقفنامه»

گنجعلی خان»، گنجعلی خان، ۷۹ - ۱۸۱، تهران: علم.
- تذکره الملوک و سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک. (۱۳۷۸) به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: امیرکبیر.

- سانسون. (۱۳۷۷). *سفرنامه سانسون (وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان)*، ترجمه محمد مهیار، اصفهان: گلهاء.
- صفت گل، منصور. (۱۳۸۹). *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: خدمات فرهنگی رسا.

- فلسفی، نصرالله. (۱۳۶۴). *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۱ و ۲، تهران: علمی.

- فلور، ویلم. (۱۳۸۸). *نظام قضایی عصر صفوی*، ترجمه دکتر حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

- قمی، قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی. (۱۳۶۲). *خلاصه التواریخ*، به تصحیح دکتر احسان اشراقی، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.

- کمپفر، انگلبرت. (۱۳۶۰). *سفرنامه*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی.

- مشیزی، میر محمد سعید. (۱۳۶۹). *تذکره صفویه*، مقدمه و تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی، تهران، علم.

- مومن کرمانی، ملا محمد. (۱۳۸۴). *صحیفه الارشاد*، مقدمه و تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی، تهران، علم.

- میرزا رضی، رضا. (۱۳۷۸). *حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در کرمان تا پایان صفویه*، کرمان: کرمان شناسی.

- نصرآبادی، میرزا محمد طاهر. (بی تا). *تذکره نصرآبادی*، با تصحیح و مقابله وحید دستگردی، بی جا: کتابفروشی فروغی.